

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به صحیحه، روایت معتبره، صحیحه ابی حمزه ثمالی بود که حضرت سلام الله علیه امام باقر اول کلام رسول الله را نقل فرمودند قال رسول الله انت و مالک لایبک و بعد خود حضرت فرمودند به این که لا احب ان یاخذ الرجل من مال ولده الا ما یحتاج الیه مما لا بد منه ان الله لا یحب الفساد.

عرض شد که خوب از علمای ما، نمی دانم حالا شیخ انصاری است یا مرحوم نایینی که بوده است چون من نرسیدم نگاه کنم، فرمودند از این که امام تمسک کردند به آیه مبارکه معلوم می شود لا احب یعنی حرام. زائد بر مقدار احتیاج حرام. داشتیم این مطلب را شرح می دادیم این مطلبی که ایشان فرمودند درست است اما نه با این تعبیری که ایشان فرمودند. عرض کردیم آنچه که در دنیای اسلام اتفاق افتاد یکی از مسائل بسیار بسیار مهم این مسئله این که سنخ احکام بر دو قسم است سنن و فرائض و مرزبندی بین سنن و فرائض و به طور کلی یک قاعده کلی البته یک قاعده قابل تخصیص هست اخلال به سنن اگر عمدی نباشد، مادام فرائض را به جا بیاورد مشکل نیست عمل درست است. این خیلی مسئله مهمی است این مطلب اگر درست است یعنی قاعده ان شاء الله ثابت باشد، چون اثباتش احتیاج به مقدمات دارد. بسیار قاعده مهمی است. این مسئله سنت و فریضه و به این ترتیب هم در باب تزاحم خیلی تاثیر گذار است. در خود باب تعارض خیلی تاثیر گذار است خیلی تاثیر گذار است. در باب تزاحم در باب مسئله ترتب خیلی تاثیر گذار است. در مسائلی که در فعل در مسائل خلل در نماز و غیر نماز هست کلا تاثیر گذار است. خیلی مسئله مهمی است انصافا خیلی. باب یفتح منه الف باب. خیلی تاثیر گذار است. مسئله سنن و فرائض را عرض کردیم بیشترین قسمتی که ما الان در روایات داریم در روایات امام باقر است الان که داریم. امام صادق هم مقداری داریم.

اما در وقتی که فقه شیعه، چون عرض کردیم ما یک دوران حدیثی خودمان را اجمالا عرض کردیم یک دورانی بوده که حدیث را نوشتند. بعد از نوشتن حدیث یک مرحله ای آمد که این ها را دسته بندی کردند. مثلا فرض کنید اگر فلانی دویست تا حدیث محمد مسلم گفته در ابواب مختلف صلاتش را جدا کردند صومش را جدا کردند زکاتش را جدا کردند یعنی کتاب ها را تقسیم بندی کردند که اصطلاحا گاهی به این ها مصنف گفتند. تصنیف کردند. مثلا حسین بن سعید صلاة دارد صوم دارد الی آخره و فی ما بعد بعد از مرحوم حسین بن سعید این تصنیف ایشان یکی از معیارها شد تا مدت ها ایشان سی کتاب نوشته بودند در فقه شد الکتب الثلاثین اصلا اصطلاحا شد کتب ثلاثین.

چطور الان ما در فقه غالباً متون فقهی که می نویسیم طبق رویه شرایع است چهار باب کرده، در کتب حدیثی ما هم وقتی آمدند جمع آوری کردند طبق له کتب ثلاثین مثل کتب حسین بن سعید که اصلاً مصطلح شد. کتاب الکتب الثلاثین مصطلح شد این ثلاثین کتاب در فقه که حسین بن سعید نوشته بود. بعد از این مرحله که این مرحله تا زمان حضرت هادی و حضرت جواد احتمالاً تا زمان اوائل غیبت صغری، بعد از این مرحله که واقع شد این نصوص انتقال به فتاوا پیدا کرد. این در فقه شیعه است این در فقه اهل سنت ما نداریم ها این خصائص فقه ما است. مرحله انتقال نصوص به فتاوا.

عرض کردم مرحله ساده ای هم هست خیلی مشکل نیست. مثلاً کتاب حسین بن سعید را نگاه می کردند، در کتاب صلاتش باب مثلاً رکوع بیست تا حدیث دارد. می آمدند آن احادیثی که قبول داشتند علامت می گذاشتند سندهایش را حذف می کردند مکرراتش هم حذف می کردند به هم می چسبانند می شد فقه. این اصطلاحاً فقه ماثور اسمش را گذاشتند. این را اصطلاحاً مرحوم آقای بروجردی اصول متلقات گفتند. اصول متلقاتی که آقای بروجردی فرمودند همین است. چون عرض کردم در حوزه قم و در حوزه های ما کلاً به نام مرحوم آقای بروجردی معروف شده ما هم به همین اسم می بریم و عرض کردم اصل این مطلب مال ملا محمد امین استرآبادی است بالاخره تقدیمات آن آقا را هم بگوئیم حالا چون اخباری است و رئیس اخباری هاست و در واقع خدا رحمتش کند خیلی هم به اصولی ها حمله می کنند بیش از اندازه دیگر ما به ایشان حمله نکنیم.

این مطلب را برای اولین بار ایشان دارد در فقه شیعه حرف متعلق به ایشان است مال ملا محمد امین استرآبادی است و مرحوم آقای بروجردی انصافاً یکی از امتیازات ایشان چه در فقه چه در اصول به کلمات گذشتگان زیاد نگاه می کردند. یعنی تاریخ را در نظر داشتند. حالا مثل اینکه من شرح می دهم شرح نداشته باشند شاید اما در نظر مبارکشان بوده. این مطلب را بعد ایشان تعبیر کردند اصول مراد از اصول یعنی روایاتی که متن فقهی داشته تفریع نداشته.

اصول در مقابل تفریع متلقات یعنی متلقات از اهل بیت عین روایات است، فتاوایی که عین روایات است. فتاوایی که عین متلقات به این معنا روشن شد؟ اصول هم به این معنا است. غرض از اصول مثل اصول اربع مائه نیست مثلاً. این اصول متلقات را مرحوم آقای بروجردی قدس الله نفسه فرمودند که بنده هم عرض کردم به احترام ایشان و قداست مقام ایشان که من خیلی به آن اعتقاد دارم ما هم همین تعبیر ایشان را به کار می بریم. و برای این که آن حق آن آقا هم ضایع نشود گفتیم اصلش هم متعلق به آن آقا است مال ملا محمد امین استرآبادی. و واقعاً هم مرد موفقی است بیننا و بین الله حالا تندی می کند به اصولیین اهانت می کند بعضی جاها به علامه اهانت می کند حالا اهانت هایش به خودش باشد اما به هر حال با این که کتاب را در مدینه نوشته فوائد مکی هم در مکه و این احاطه به روایات شیعه احتمالاً همه کتب شیعه پیشش نبوده مقداری مخصوصاً در آن زمان.

چون زمان ابتدای حکومت صفوی ها و دعوی صفویه با عثمانی ها و این ها انصافا مرد ملایی است نمی شود انکار کرد. اطلاعات وسیع ایشان و مناقشاتی که دارد فقط قلمش تند است یک کمی انصافا از جاده ادب خارج می شود اصولا از جاده ادب خارج شدن شأن علما نیست کلا.

به هر حال در این مرحله هم بود بعد خب مرحوم شیخ که تفریع را نوشت کتاب مبسوط ما یواش یواش وارد بحث فقه تفریعی شدیم. که عرض کردیم این فقه تفریعی یک اندماجی با آن فقه اصول متلقات پیدا کرد که تقریبا شرایع اینطور است یعنی امتیاز اصلی شرایع یک اندماجی است ما بین اصول متلقات و بین فقه تفریعی. یک مقدار فقه تفریعی است یک مقدار همان روایات اصلی اصول متلقات. و بعد از شرایع قدس الله نفسه قرن هفتم الی یومنا هذا تقریبا اصحاب ما این راه را گرفتند البته خیلی آن جا تفریعاتش بیشتر شده خیلی زیاد شده. همین شرح لمعه می گویند حدود دوازده هزار فرع دارد جواهر شصت و سه هزار فرع دارد الان تفریعات زیادی شده اما به هر حال ریشه بحث همین است که خدمتان عرض کردم. این راجع به این مسئله.

از وقتی که اصول متلقات شروع شد یعنی از وقتی که ما انتقال به عهد فتاوا شروع کردیم تعبیر سنت و فریضه کم رنگ شد. این تعبیر سنت و فریضه که در روایات امام باقر پر رنگ است در روایات امام صادق هم هست از عهد انتقال نصوص به فتاوا روشن شد؟ یعنی قرن چهارم تقریبا سال های دویست و هفتاد و هشتاد مثلا اوائل سیصد دیگر این در این مرحله تعبیر سنت و فریضه کم رنگ شد. هست آن مثلا روایاتی که از امام باقر نقل می کند فریضه لکن آن قدر پر رنگ نیست و در عهد انتقال به فروع هم زیاد نیست پر رنگ نیست. طبیعتا در عهد چهارم می شود پنجم می شود مرحوم محقق که دمج، اندماج بین اصول اصول متلقات و فروع طبیعتا هم کم رنگ است دقت کردید؟

این که این نکته اش البته عرض کردم کسی که تامل در روایات بکند خوب این را پر رنگ می بیند اما در این چند مرحله نقشش کم رنگ است و به ذهن ما این بوده که بعضی جاها با مشکل برخورد کردند و لذا قابل قبول نیفتاده توضیحاتش در جای خودش. این اصل مطلب. این مطلب را هم اهل سنت دارند. این یک مطلب که خیلی دیگر بحث نمی کنیم یک مطلب دیگر که عرض کردیم آمدند در مقام این تعبیر فقهایی است نه اصطلاح فقهی و نه اصطلاح متشرع و نه اصطلاح اصولیین این یک اصطلاح فقهایی شد در قرن اول و دوم که امام باقر هم دارد آمدند بین فرائض و سنن یک فرقی گذاشتند.

اگر یک شیئی حرام بود به کتاب می گفتند حرام؛ حرام بود به سنت نمی گفتند حرام می گفتند مثلا مکروه. آن لفظ حرام را به کار نمی بردند لفظ حرام را در آنجایی به کار می بردند که در کتاب آمده. این که مثلا داریم در بعضی از روایات یکره این سرش همین است. این که عده ای از فقه های ما گفتند ما می بینیم الان عملا در روایات یکره به کار برده شده که مراد حرام است آن نکته اش این است این یکره یکره سنت است.

و این روایت هم شاهد آوردند کان علی یکره در بیع صرف کجا است؟ کذا و ما کان علی یکره الحلال گفتند پس از این معلوم می شود که یکره به معنای در مقابل حلال یعنی حرام. توجه نشده که این مراد این است مراد امیرالمومنین یکره یعنی حرام سنت. من دیروز ظاهراً مسئله ربا را مثال زدم ظاهراً تکمیل نکردم عرض کردیم یک ربا در قرآن حرام است که ربای فضل اسمش است ربای نسیه صد هزار تومان بدهد بعد شش ماه صد و بیست هزار تومان این ربای نسیه است این ربای حرام است این در قرآن است حرم الربا.

پیغمبر اکرم یک قسم دیگری را هم اضافه کردند عرض کردیم سنن رسول الله یا در اضافات در واجبات است یک سنخ است ان شاء الله یک جای دیگر توضیحاتش را عرض می کنم چون سابقاً توضیح دادیم دیگر تکرارش حالا حالش نیست و یا در باب محرمات است که آن احتمالاً دو جور باشد که حالا واردش نمی شوم. در باب محرمات هم داریم مثل این که کل قرض یجر منفعة فهو ربا این هم جزء ربا حساب شده. این ربای که اصطلاحاً ربای معاوضی هم به آن می گویند این ربای دوم. این ربا را می گفتند حرام است لکن سنت بود.

الان علمای ما می گویند یحرم در قرن اول دوم یحرم نمی گفتند. برای این که فرق بشود با ربای کتاب اصطلاحاً به این می گفتند قرض، قرضی که یجر منفعتاً این هم ربا بود. یک قسم دیگری از ربا را هم نقل کردند ظاهراً نشد آن را توضیح بدهم اگر دو تا مال را نقد، نقد در روایات پیدا بید، پیدا بید مجموعاً یعنی نقد اگر متفاضلاً بفروشد این هم ربا است؛ البته در این ربا این را اصطلاحاً ربای نقد می گویند، ربای عین ربای نقد، مثلاً ده کیلو برنج را بفروشد به پانزده کیلو برنج، ولو ده کیلو برنج خوب باشد به پانزده کیلو برنج متوسط این ربا حساب می شود و در بازار هم هست متأسفانه این ربا است این ربای دوم دقت کنید این نکته ای است که جای توجه دارد. این ربای دوم در خصوص مکیل و موزون است. این که در روایت دارد «فی ما یکال و یوزن نقداً یبدأ بید»، این در خصوص مکیل و موزون است. اگر چیزی معدود باشد، مثلاً سابقاً گردو معدود بود، به شمارش می دادند، بیست عدد گردو را فروخت به بیست و پنج عدد گردو، نقد، اشکال ندارد دقت کردید؟

این که بعضی از معاصرین ما می گویند اگر شما صد هزار تومان را بفروشید به صد و بیست هزار تومان اشکال ندارد چون می گویند اسکناس معدود است، اشکالشان سر این است. این آقایان خب می گویند این عین ربا است، این هم می گویند صد هزار تومان نقداً بفروشد به صد و بیست هزار تومان؛ سرش این است این، توجه نکردند، چون این ربا، این ربا، که به آن ربای عین هم می گویند، ربای عین هم به آن می گویند، این ربا را پیغمبر حرام کرد، در قرآن نیامد. و لذا این محدود به مکیل و موزون است. آن ربای قرآن مطلق است، غیر مکیل و موزون، مثلاً صد عدد گردو بدهد بعد از شش ماه صد و پنجاه عدد گردو بگیرد، آن ربا حرام است. دقت فرمودید؟ این ذوق فقهی و دقت های فقهی را از الان عادت کنید. صد عدد گردو بدهد بعد از شش ماه صد و پنجاه عدد بگیرد، این ربا است. این ربای فضل است. در ربای فضل قید ندارد، اشتباه نشود.

در ربای نقد، که به آن ربای نقد هم می‌گویند، ربای عین هم می‌گویند، و این همان ربایی است که ابن عباس منکر بود. این که در کتب اهل سنت آمده است ابن عباس کان یری که ربای نقد این است، ابن عباس این را منکر بود؛ که مثلاً شما ده کیلو برنج را بفروشید به پانزده کیلو برنج. ده کیلو برنج خوب بفروشید به پانزده کیلو برنج متوسط. او گفت اشکال ندارد. آن که ابن عباس، آری، این است. دقت کردید؟

البته نقل شده است که ابن عباس رجع. چون دید که کلام نقل شده است؛ چون عرض کردیم ابن عباس بین ده سالگی تا دوازده، سیزده سالگی زمان وفات پیغمبر؛ بچه بوده است، بچه با استعدادی بوده است، اما روایاتش مال خودش نیست، به اصطلاح یک اصطلاحی در کتب روایات حدیث «مرسل الصحابی»، روایت ابن عباس را بیشتر مرسل صحابی می‌دانند، چون خودش درک نکرده است. ولکن می‌گویند چون ابن عباس از کس دیگری که نقل نمی‌کند، از صحابی نقل می‌کند، پس مرسل صحابی حجت است. دقت کردید؟ این تعبیری که دارند مرسل صحابی مرادشان این است. غیر از ابن عباس هم داریم از صحابه که مرسل است روایاتشان؛ که کوچک بودند نقل نکردند، از صحابه دیگر، یا بزرگ بودند از صحابه دیگر نقل کردند. دیگر وارد آن بحث نشویم.

پس بنابراین این را می‌گویند ربای نقد، این به سنت رسول الله. این را ببینید دقت کنید، ابن عباس در ربا مخالف نیست، آن ربا به قرآن ثابت است، در این ربایی که به سنت است مخالف است. روشن شد؟ این ربای سنت، ربای نقد است: ده کیلو برنج به پانزده کیلو برنج. تازه این هم که رسول الله قرار داد در خصوص مکیل و موزون است. در مثل معدود گفتند اشکال ندارد. مثلاً پنجاه عدد گردو بفروشد به صد عدد گردو، اشکال ندارد اما اگر بخواهد پنجاه عدد گردو بدهد بعد از دو ماه صد عدد گردو بگیرد این اشکال، این چون ربای قرآن است. این ربا، روشن شد الان؟ دقت کردید؟ آن ربای قرآن مطلق است. آن ربایی که رسول الله فرمود یداً بید که نقداً باشد در خصوص مکیل و موزون است. دقت کردید؟

در ربای نقد هم خوب دقت کنید، چون در سنت هم هست، راه تخلصش راحت است که اصطلاحاً تعبد است. مثلاً اگر ده کیلو برنج خوب است، این ده کیلو برنج خوب را مثلاً بفروشد صد و پنجاه تومان، بعد آن پانزده کیلو را هم از او بخرد به صد و پنجاه تومان. ببینید یک بیع دیگر وسط آمد. یعنی در حقیقت یک بیع نشد دو تا شد، یکی دیگر هم در وسط آمد. ده کیلو را فروخت به پول، با آن پول پانزده کیلو خرید. می‌گویند این درست است. دقت کردید؟ این حيله هم نیست، این درست است. چون ده کیلو در مقابل پانزده کیلو، حالا فلسفه‌اش و تشریحش باشد جای خودش نمی‌خواهم وارد شوم؛ اگر واسطه بگذارد، دقت کردید؟ اگر واسطه بگذارد آن درست است. ده کیلو را بفروشد به صد و پنجاه تومان، با صد و پنجاه تومان پانزده کیلو بخرد عملاً ده کیلو در قبال پانزده کیلو قرار می‌گیرد، ولکن بیع دومی در وسط آمد. یک بیع واحد نبود. آن را می‌گویند درست است.

پس این نکته را دقت بکنید. پس یک، ما سنت داریم، هم در محرمات هم در واجبات. ابرز مثالش هم در واجبات رکعت سوم و چهارم است. لذا در روایات ما آمده است که سهو در رکعت سوم و چهارم است، در رکعت اول و دوم سهو نمی شود، چون رکعت اول و دوم مما فرضه الله، آن باید کاملاً سالم باشد. آن دو رکعت اول و دوم دائماً باید احراز بشود. اما سوم و چهارم می شود با قاعده درستش کرد: قاعده بنا بر اقل یا اکثر و... اهل سنت بنای بر اقل دارند، ما بنای بر اکثر داریم. وارد آن بحثش نمی شوم، در استصحاب متعرضش شدیم. دقت کردید چه می خواهم عرض کنم؟ این راجع به یک مطلب.

مطلب بعدی راجع به تعبیر است. در باب آن چه که حرام سنت بود، تعبیر می کردند به «یُکْرَهُ»، یا حتی تعبیر می کردند «لا ینبغی». این که لا ینبغی در روایاتی استعمال شده است به معنای حرام مرادش این است. البته آقایان توجیهاتی کردند ولیکن نکته آن نیست که آقایان گفتند، نکته این است. یکی از آن ها «لا بأس» است. که مثلاً اگر این طور باشد لا بأس، روایت داریم که اگر آن طور نبود «فیه بأس». این فیه بأس یعنی کراهت دارد یا حرام است؟ نمی خواهم مثال بزنم، بعضی مثال های بارز هم وجود دارد، نمی خواهم ذکر کنم. آیا این فیه بأس یعنی حرام است؟ الان ذهنیت این است که؛ یعنی ذهنیت نیست، عده ای گفتند آقا فیه بأس یعنی کراهت دارد. این نیست، نه. فیه بأس یعنی حرام است.

البته مرحوم ملا احمد نراقی رحمه الله، در کتاب اوائل، به نظرم اواخر اوائل باشد، یک قاعده ای آورده است در شرح «لا بأس». که اصلاً لا بأس چه جوری استفاده می شود. و این هم در ذهن مبارکتان باشد، آقایان خیال کردند لا بأس یعنی اشکال ندارد. بأس در خود اصطلاح قرآنی معنای عذاب است. «یأتیهم بأسنا»، بأسنا یعنی عذاب. قاعده اش هم همین طور است، یعنی اگر گفت لا بأس یعنی عذاب نیست، در ضدش عذاب هست. یک اصطلاحی دارند آقایان، اگر در جایی کیفر بود، پس آن حکم تکلیفی است، چون ملازمه است بین این ها.

اصولاً فارق اساسی بین حکم تکلیفی با حکم وضعی یا ارشادی این است: حکم تکلیفی کل حکمی که موضوع باشد برای احکام جزایی. اگر موضوع بود برای احکام جزایی، یک جزایی، کیفری بر آن مترتب است. اگر کیفر بر آن مترتب نباشد نیست. احکام جزایی اصلاً تکلیف یعنی این. احکام مولوی به آن می گویند، احکام؛ مولویت مولا به این است. آن چه که مولویت مولا است به این است که اگر؛ البته احکام جزایی مختلف است. مثال بارزش مثلاً در آن زمان شلاق بوده است، سجن بوده است، زندان بوده است، دست بریدن بوده است الی آخره زمان ما محرومیت از شغل هست، محرومیت از سفر هست و الان جریمه های نقدی زیاد است، جریمه نقدی هست الی آخره اقسام حدود و تعزیرات. دقت می فرمایید؟ پس اگر آمد که عذاب نیست، در خلافتش عذاب بود، از بودن کیفر کشف حکم می کنیم. روشن شد؟ وقتی آمد عذاب بود، یعنی حکم مولوی است.

در کفایه اگر یادتان باشد، دارد که «من بلغه شیء من الثواب...» در آخرش دارد «کان له ذلک الثواب». ببینید، چون این جا را مثل آقای خویی گفتند این برای انقیاد است. خب اشکال صاحب کفایه این است که اگر انقیاد باشد، انقیاد یک ثواب دارد اما امام می گوید همان ثواب، خوب دقت کنید، «کان له ذلک الثواب». همان ثوابی که در روایت ذکر شده است، در حدیث ضعیف. اگر همان ثواب بود یعنی عمل مستحب است. روشن شد؟ پس این نکته هم یک نکته کلی است، از راه جزا شما حکم کشف می کنید، از راه حکم کشف جزا می کنید. چون تلازم دارد، در قانون این طوری است.

اگر آمد عقوبت هست، همین آیه مبارکه در باب نفر، «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ»، لينذروا یعنی بگویند آقا شما اگر این کار را کردید روز قیامت دارد، آتش دارد، عذاب دارد. همین که می گوید عذاب دارد، پس آن می شود تکلیف، ثابت می شود. حجیت خبر یا حجیت فتوا، محل کلام، آیه نفر، یا حجیت خبر یا حجیت فتوا. ببینید، لذا آقایان جواب دادند انذار به معنای عذاب نیست، انذار یعنی کل شریعت است. نه این که اگر شما قول این ها را گوش نکردید عذاب دارد، دو تا بحث است. «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»، انذار به کل شریعت است. رسول الله منذر است دیگر، «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». انذار اگر انذار به کل شریعت باشد، از آن کشف حکم نمی شود کرد، خوب دقت کنید. این ها ظرافت های علمی است ها. اگر عقوبت بود یا ثواب بود، از آن کشف حکم مولوی می شود کرد.

از جزا و کیفر می شود کشف حکم کرد، از حکم می شود گفت ترتب ثواب و عقاب دارد. حکم بدون ثواب و عقاب حکم نیست، لقلقه لسان است. به قول صاحب کفایه اوامر انشائی، اسمش اوامر انشائی است. مثل امتحانی، اوامر امتحانی را می گویند اوامر انشائی. عرض کردم صاحب کفایه اصطلاحی دارد اوامر واقعی را گفته حقیقی، فعلی؛ اوامری که جنبه صوری دارد فقط تعلق امر است گفته انشائی. اصطلاح صاحب کفایه، این اصطلاح هم باطل است، اصطلاح غلطی است، اصطلاح درستی نیست. با احترامات وافره به صاحب کفایه؛ چون عرض کردیم اوامر امتحانی قانونی نیستند، این ها بین عبد و مولا است. این یک اشتباهی پیش آمده بود. در قانون ما اوامر امتحانی نداریم کلاً. تفسیر قانون بر اساس روابط خاص بین عبد و مولا درست نیست. قانون باید تفسیر بشود بر طبق همان ضوابطی، ضوابطی که در خود قانون است. ما در قانون امتحان نداریم که امر امتحانی آورد. یا حالات آماده باش و فلان، آن ها معین آمادگی، معین قراردادش معین، مدتش معین، آن ها اصلاً به صورت قانون نیست. خودش هم می گوید برای آزمایش، برای این که مثلاً اگر جنگ شد چه کار بشود. آن ها بحث های دیگری، بحث قانون نیست. در اوامر قانونی، در احکام قانونی ما اصلاً امتحان نداریم.

آن «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ...» امر به حضرت ابراهیم بود، فرزند مبارکش حضرت اسماعیل، نه این که این امر قانونی باشد. این ها جزو اوامر قانونی نیستند. این بین پدر و پسر، بین عبد و مولا، این ها جنبه های قانونی به خودشان نمی گیرند. تفسیر امر انشائی به معنای امر امتحانی، تفسیر روشنی به نظر نمی رسد. البته یک تفسیری هم مرحوم نائینی دارند برای امر انشائی و فعلی، آن هم به نظر روشن نمی رسد. توضیحاتش در محل خودش گذشته است دیگر تکرار نمی کنم. دقت فرمودید چه عرض می کنم؟

پس بنابراین ما تعبیر؛ آن وقت خوب دقت کنید. این «لَا أُحِبُّ» که امام فرمودند، این هم یعنی حرام است به سنت. آقایان ما چون با این اصطلاح آشنا نبودند، چون می گویند امام فرموده است «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»، پس این جا یعنی حرام، «لَا أُحِبُّ»، نه این جا نیست، این کلاً. یعنی بعبارة اخرى، ابو حمزه ثمالی که عرض کردم اسمش ثابت بن دینار، شخصیتی در کتب اهل سنت هم وجود دارد ایشان گفتند در تهذیب الکمال، یک آقای این جا، گفتند در تهذیب الکمال اسمش را برده است، اگر بشود آن تهذیب الکمال عبارتش را بخوانید اگر آقایانی که این دستگاه پیششان هست، عرض کردم تهذیب الکمال یکی از کتب...

یکی از حضار: اولش «ت» دارد با «عس» که یعنی...

آیت الله مددی: «ت» یعنی ترمذی.

یکی از حضار: ترمذی، آن هم...

آیت الله مددی: ببینید، در کتاب تهذیب الکمال چون می خواهید آشنا بشوید با این کتب رجال، اولاً کتاب تهذیب الکمال بسیار کتاب رجالی خوبی است، فوق العاده است. یکی از متون بسیار مهم رجالی است. این چاپی که من دارم یازده جلد است، بیشتر دارد کمتر هم دارد. بسیار کتاب؛ لکن خصوص رجال صحاح سته است. دقت می کنید؟

آن وقت قبل از این که اسم بیاید بین یک پُرانتز اینکه این شخص در کدام یک از کتب هست اشاره می کند. لذا شما خوب است اولش را بخوانید که این تأثیرگذار است، البته در تهذیب الکمال گاهی اوقات افرادی، شاید مجموعشان شاید حدود مثلاً هفتصد، هشتصد نفر بشوند یا شاید بیشتر، افرادی را به مناسبت آن ها می آورد. مثلاً می گوید ما شخص دیگری داریم به این اسم ولیکن این نیست، آن راوی در کتاب؛ دقت می کنید؟ گاهی هم اسمای غیر صحاح سته را دارد اما به مناسبت. یعنی می خواهد بگوید آن نیست، به مناسبت نیستش می آورد خیلی موارد، اصلش، مناسبت هستش فقط صحاح سته است. اما بسیار کتاب نافع است، فوق العاده است. کتابی است واقعاً اگر بتوانند تهیه کنند یا در دستگاه به آن مراجعه کنند یکی از

نکات بسیار مهمش هر چه در تهذیب الکمال ابتدائاً بیاید، مخصوصاً رمز داشته باشد، این در صحاح سته است. جزء رجال صحاح سته است.

«ت»، «ت» یعنی ترمذی. بعد چه نوشته است آقا؟

یکی از حضار: بعد «عس» دارد که یعنی مسند علی علیه السلام...

آیت الله مددی: ع؟ عس؟

یکی از حضار: عس، عین با سین، که مسند علی علیه السلام است.

آیت الله مددی: مسند علی؟

یکی از حضار: در مقدمه گفته است که: «علامة ما اخرجہ فی مسند علی رضی اللہ عنہ، عین و سین، رضی اللہ عنہ عس»، این طوری...

آیت الله مددی: این مسند علی مال نسائی باشد. به نظرم شاید مرادش فضائل علی باشد. این مال نسائی است ها! نه مسند علی در کتاب مسند احمد، چون مسند احمد جزء صحاح سته نیست. بعضی هایشان گفتند، اما نیست. یعنی جزء کتاب نسائی بالاعتبار نسائی. سین یعنی نسائی. نسائی در کتاب سنن؛ البته چهار، دو تا کتاب در واقع در اصطلاح اهل سنت صحیح است. اسم کتاب صحیح است، اشتباه نشود ها، اسم کتاب بخاری الجامع الصحیح. جامع در آن زمان اصطلاحاً همین که ما در فارسی می گوئیم مجموعه. مجموعه ای احادیث صحیح. اسم کتاب این است، اصلاً اسمش صحیح است؛ مسلم هم الجامع الصحیح.

لذا خوب دقت کنید در بخاری در کل ابواب حدیث هر چه حدیث در کل ابواب، صحیح هست آورده، صحیحش را آورده. در تفسیر هست، در تاریخ هست، در فضائل الصحابه هست، در فرض کنید مثلاً اطعمه و اشربه هست، خصوص فقه نیست ها، اشتباه نشود. آن چهار تایی دیگر معروف به سنن اربعه، آن ها سنن هستند. اسم کتاب سنن است اصلاً. کتاب نسائی سنن است. آن وقت نسائی غیر از به اصطلاح سنن، مثلاً مسند علی دارد. سین یعنی نسائی، عین اشاره به مسند علی. دقت کردید؟ پس در خود سنن از ایشان نقل نکرده است.

یکی از حضار: در پاورقی هم محقق کتاب گفته است که در ابن ماجه هم حدیثی دارد که نیآورده است...

آیت الله مددی: آری، قزوینی. البته ابن ماجه را «ق» می نویسند. به خاطر قزوینی بودن «ق» می نویسند. و این ضعیف ترین صحاح سته این است. و تقریباً بی ارزش است، حتی بعضی ها می گویند صحیح نیست اصلاً، چون خیلی خرابی زیاد دارد. کتاب ابن ماجه مشکلاتش زیاد است. پس این جناب؛ دقت کردید؟ این جناب ثابت بن دینار، عرض کردم ثابت کنیه اش ابو حمزه است، پدرش دینار هم کنیه اش ابوصفیه است. لذا بعضی

جاها ابن ابی صفیه هم دارد. ابن ابی صفیه هم یعنی ابو حمزه خودمان. ابو حمزه هم به ایشان می گویند، ثابت بن ابی صفیه هم به ایشان می گویند. دقت می کنید؟ و بسیار مرد بزرگواری است، غیر از این که چهار امام را، یعنی حضرت سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق و مختصری هم از امام کاظم سلام الله علیهم درک کرده اند. در خود کوفه، ایشان اهل کوفه هستند، شخصیتی است.

خوب دقت کنید، حالا می خواهم حدیث؛ این حدیث را چون امام باقر می دانند که ایشان در کوفه نقل می کنند و آن جایک جوّ فقهی است، خوب می آیند بررسی می کنند کلام را. وقتی این کلام را نقل می کنند: «قال رسول الله: انت و مالک لایک»، در کوفه این طور می فهمند، خوب دقت کنید، یعنی امام باقر یک سنت رسول الله را نقل کرده اند. دقت کردید؟ بعد امام می فرمایند: «و قال: لا احب...»، در کوفه فقهای اهل سنت می فهمیدند که امام باقر سلام الله علیه می خواهند بگویند که درست است رسول خدا فرمودند: «انت و مالک لایک»، لکن این «انت و مالک» قید دارد، محدودیت دارد؛ در آن اموری که احتیاج دارد. در اموری که احتیاج ندارد نمی تواند بردارد.

بینید، این را فقها می فهمند که امام باقر، چون ممکن بود یک فقیه بگوید نه، قید ندارد دقت کردید؟ روشن شد چه می خواهم بگویم؟ یک فقیه ممکن بود بگوید آقا قید ندارد، رسول الله فرمودند: «انت و مالک لایک» مطلقاً، می خواهد حوائج اولیه اش باشد یا نباشد. امام باقر؛ نکته ی فنی را دقت کردید؟ امام باقر می خواهند بفرمایند نه آقا، این روایت، این کلام رسول الله قید دارد: «انت و مال...» حدودش، حدود سنت را امام بیان می فرمایند. آن حدود سنت این است که آنهایی که احتیاج دارد این قید را امام از کجا، از روح قرآنی استفاده کردند: «ان الله لا يحب الفساد». ببینید! یعنی یک فقیه، روشن شد؟ چقدر قشنگ است. خیلی متن زیبایی است، این متن به لحاظ فقهی، یعنی به اصطلاح فقها، فوق العاده زیبا است، فوق العاده زیبا است. ابتدائاً سنت رسول الله نقل شده است، بعد امام می فرمایند حرام است بیش از آنچه که احتیاج دارد بگیرد. «لا احب» یعنی حرام، حرام سنت. روشن شد؟

البته ممکن است یک فقیه اهل سنت بگوید: آقا، شما چرا این محدودیت را آوردید؟ رسول الله فرمودند: «انت و مالک لایک»، شما می گوید: «ان الله لا يحب الفساد»، این دیگر وقتی رسول الله فرمودند دیگر فساد نیست، ببینید، امام می خواهند بفرمایند نه، روح قرآنی با این موافق است. این مطابقت روحی و معنوی و قانونی با قرآن دارد: «ان الله لا يحب الفساد». یعنی این سنت را؛ ببینید، آیه ی قرآن نیست، دقت کردید؟

از نظر فنی من توضیحاتش را خدمتتان عرض کردم. ما عرض کردیم هفت تا محور در احکام، در اعتبارات قانونی، همین زمان خودمان هم همین طور، هفت محور را بررسی می کنیم: سه محور را اصطلاحاً می گوئیم مبادی جعل: یک ملاکات، دو حب و بغض، سه اراده و کراهت. ملاکات یعنی بگوئیم چه ملاکی هست، مثلاً ملاکی هست این کوچه را آسفالت بکنند یا نه؟ ملاکی دارد یا ندارد؟ چه خوبی هایی دارد برای افراد، برای اهالی،

زحمت دارد، ندارد؟ خب، این ملاک را بخواهد، بپسندد. ببیند خب، بپسندد. و بعد از این مرحله بخواهد. این خواستن، اراده‌ی تشریعی است، یعنی بخواهد دیگران انجام بدهند. یعنی قانون، بله آقا، قانون بگوید بله، ما می‌خواهیم که مردم، شهروندان این کار را انجام بدهند، کوچه را بخواهند؛ بعد از این می‌گوید ماده قانونی می‌آید: ماده یک، اهالی محله‌ی فلان باید کوچه را مثلاً آسفالت بکنند؛ ماده دو، پولش به این نحو گرفته می‌شود؛ دقت کردید؟ این مرحله را اسمش را می‌گذاریم مرحله‌ی جعل.

پس اگر در قرآن کریم آمده «ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين»، حب به معنای مبادی جعل است. «ان الله لا يحب الفساد»، مبادی جعل است. روشن شد؟ بعد از حب، اراده: «یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر»، این مرحله‌ی اراده و کراهت است. بعدش تشریع: «اقیموا الصلوة»، این مرحله‌ی تشریع است. بحثی را که ما مطرح کردیم که آقا، در این مباحث مطرح نشده، آیا از مبادی جعل، جعل هم می‌شود فهمید یا نه؟ همین که گفت «ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين»، می‌توانیم جعل هم در بیاوریم؟ این یک کمی مشکل دارد. یا از ملاکات، یا از اراده و کراهت. بگوییم چون این یُسَر است، پس حکم شرعی این است. چون «ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين»، اگر کوچه آسفالت بشود پاک است، متطهرین دیگر! آسفالت نشود آنجا آلوده است، پس آسفالت، خوب دقت کنید، آسفالت کردن مستحب است! خوب دقت می‌کنید؟ با «یحب المتطهرين» اثبات استحباب بکنیم، اثبات جعل بکنیم.

ببینید، امام؛ آیا می‌شود این کار را؛ ببینید، اثبات، حالا با ملاکات، با مبادی جعل، بگوییم اثبات جعل نمی‌شود کرد علی کلام، حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم، علی کلام. لکن مبادی جعل برای روح تشریع خوب است. خوب دقت کردید؟ اگر نگوییم به درد جعل می‌خورد، برای روح تشریع خوب است؛ برای روح شریعت خوب است؛ برای روح قانون خوب است.

لذا امام سلام الله علیه، خوب دقت کردید تعبیر عجیبی است. من فکر می‌کنم مرحوم آقای کلینی این روایت را از طریق سهل بن زیاد نقل کرده حالا سهل هم درش اشکالات فراوانی هست، لکن انصافاً خیلی متن زیبایی است این روایت. اول، کلام رسول الله است، سنت رسول الله است. عرض کردیم در زمانی که امام باقر فرمودند هنوز آن زمانی بود که سند را بررسی نمی‌کردند. دیروز توضیح‌حاشا را عرض کردیم. در قرن اول و تا اوایل، نیمه‌های قرن دوم، روایت را از زاویه‌ی فقاہت نگاه می‌کردند؛ همین که یک فقیه اهل بیت مثل امام باقر نقل بکند قال رسول الله کافی می‌دانستند. دقت کردید؟ اشکال نکنید خب فقهای کوفه شاید می‌گفتند کی گفت این کلام رسول الله است؟ آن مبنای علمی آن زمان این بود، دقت می‌کنید؟ در قرن اول که امام باقر هستند، امام باقر سال ۱۱۴، اوایل قرن دوم، در اواخر، تا اوایل قرن دوم بلکه تا بیشتر، از زاویه‌ی فقاہت نگاه می‌کردند. اگر امام باقر فرمود قال رسول الله، قبول می‌کردند. من دارم زمینه‌ی فقهای کوفه را در قرن اول و اوایل قرن دوم خدمتتان عرض می‌کنم، قبول می‌کردند.

می ماند آن قسمت دومش: قسمت دوم، حدود سنت است. اینجا بحث فقهاتی است، دقت کردید؟ اگر اختلافی بود اینجا بود. یک فقیه اهل سنت وقتی این عبارت را می دید، می دید که امام باقر سلام الله علیه از این کلام رسول الله حد فهمیده اند: پدر از مال بچه آن مقداری که ضرورت دارد بده، مال او بوده است. چون اگر زائد بر این احتیاج شد از مظاهر فساد است. این با روح تشریع، خوب دقت، نمی خواهد بگوید با جعل، امام این را می آورد، روح تشریع را، برای تفسیر سنت. این اشکال ندارد یعنی بعبارة آخری، فقهای اهل کوفه به عنوان یک فقیه این را کاملاً قبول داشتند، هیچ مشکل علمی نداشتند. اگر این روایت را ابو حمزه ثمالی برای مردم کوفه، نه برای سنی ها نقل می کرد؛ فقهای کوفه.

عرض کردم در اصطلاح اهل سنت فقهای کوفه را این جور می گویند: یا فقه عبدالله بن مسعود است یا فقه علی بن ابی طالب، اصطلاحشان این است. البته کس های دیگر هم بوده اند، در آن زمان ها رشد؛ ابوحنیفه آن وقت جوان بود زمان امام باقر. به حساب متولد مثلاً هشتاد است، ۳۴ سالش بوده وقت وفات امام باقر. اوایل شهرتی نداشت زمان امام باقر، شهرتش با امام صادق بود. دقت کردید؟ فقهای معروف تر کوفه که در آنجا بودند، این ها این ها را قبول می کردند، که یک فقیه اهل بیت آمده این سنت رسول الله را نقل کرده، یک؛ دو، این را محدوداً، محدود کرده است. محدودیت این سنت به آنجایی است که به مقدار احتیاج باشد. زائد بر احتیاج، خرج های زائد را دیگر از مال بچه بر ندارد. روشن شد؟ بسیار حدیث قشنگ و خیلی روشن و هیچ جای بحث هم ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین